

عنوان مقاله:

نقدهایی بر نظریه های معنا در فلسفه تحلیلی ادبیات

محل انتشار:

دوفصلنامه فلسفه، دوره 45، شماره 2 (سال: 1396)

تعداد صفحات اصل مقاله: 23

نویسندگان:

مهدی شمس - دانشجوی دکتری فلسفه دانشگاه اصفهان

محمد مشکات - دانشیار گروه فلسفه دانشگاه اصفهان

خلاصه مقاله:

قصدگرایی و ضد-قصدگرایی دو نظریه اصلی در فلسفه تفسیر ادبی هستند که هر یک موضع‌گیری مشخصی درباره نسبت قصد مولف با معنای اثر دارند. داشتن نظریه‌ای درباره چگونگی شکل‌گیری معنا از لوازم هر یک از این دو موضع فلسفی است. آنها باید به این پرسش پاسخ دهند که معنای یک قطعه ادبی چگونه قوام می‌یابد؟ برای یافتن پاسخ درست، تمرکز بر فلسفه زبان و نظریات معنا مفید خواهد بود. بعضی از رقبای قصدگرایان، از جمله ضد-قصدگرایان، اغلب مجبور شده‌اند تا تفسیر ادبی را از تفسیرهای معمول در زندگی روزمره جدا کنند، اما نتوانسته‌اند چرایی این جدایی را توجیه کنند. در نقطه مقابل، پاسخ قصدگرایان نیز، که مبتنی بر نظریه معنای گرایس بوده، قانع کننده نیست؛ نظریه معنای ایشان فقط قسمتی از معناهای موجود در متن را پوشش می‌دهد. در این مقاله پاسخ دو تن از قصدگرایان میانه رو معاصر، رابرت استرک و پیسلی لوینگستون به این پرسش نقد میشود. در انتها، نگارنده نظریه ربط را به عنوان نظریه-ای جایگزین برای توضیح معنای آثار ادبی پیش می‌نهد و نتایج این جایگزینی را تبیین می‌کند. نگارنده نتیجه می‌گیرد که نظریه ربط امتیازاتی بر نظریه گرایسی معنا دارد که استفاده از آن را در بحث از تفسیر ادبی موجه می‌سازد.

کلمات کلیدی:

تفسیر، نظریه معنا، نظریه ربط، دلالت، فرامتن، قصد

لینک ثابت مقاله در پایگاه سیویلیکا:

<https://civilica.com/doc/1213717>

